



پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی

«ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی»

نیمه دوم سال ۱۳۸۷

درونمایه‌های سیاسی - اجتماعی رمان «چشم‌هایش»

حسین حسن پورآلاشتی*

سهراب منصور لکوری**

چکیده

بزرگ علوی، نویسنده‌ای واقع‌گراست. و رمان او (چشم‌هایش) از نوع رمان سیاسی-اجتماعی است. مقاله‌ی حاضر، نقد و تحلیل مسائل اجتماعی رمان مذکور است. پس از بیان مقدمه‌ای درباره‌ی رمان، نویسندگان می‌کوشند درون‌مایه‌های اصلی رمان را نشان دهند و به تشریح و تبیین درونمایه‌هایی مانند اشرافی‌گری، عشق، تجدد و مد‌گرایی زنان اشرافی، مبارزه‌ی اجتماعی، اختناق سیاسی - اجتماعی، سرسپردگی و اطاعت کورکورانه، ناکامی روشن‌فکران مبارز و ... بپردازند.

واژه‌های کلیدی:

چشم‌هایش، بزرگ علوی، درون‌مایه، عشق، مبارزه، اختناق، روشن‌فکری

* نویسنده مسئول - استادیار دانشگاه مازندران.

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

پیش سخن :

رمان (Le Roman فرانسه و The Novel انگلیسی) «روایت منثور خلاقه‌ای است که معمولاً طولانی و پیچیده است و با تجربه‌ی انسانی همراه با تخیل سر و کار دارد و از طریق توالی حوادث بیان می‌شود و در آن گروهی از شخصیت‌ها در صحنه‌ی مشخصی دست دارند.» (میرصادقی و میمنت، ۱۳۷۷: ۱۱۸) این ژانر ادبی، به مفهوم امروزی آن، در غرب با «دن کیشوت» اثر سروانتس شاعر و نویسنده‌ی اسپانیایی تولدیافت و در ادبیات کهن ما سابقه‌ای ندارد. نویسندگان و شاعران ما برای بیان رسالت اجتماعی و تعهد اخلاقی خود به نقل قصه‌های کوتاه چه به صورت نثر و یا نظم بسنده می‌کردند.

رمان شکل داستانی خاص دوره‌ی سرمایه‌داری است و پیوند تنگاتنگی با قشرهای متوسط جامعه‌ی سرمایه‌داری دارد و به تعبیر هگل حماسه‌ی جدید بورژوازی است. (ایرانی، ۱۳۳: ۱۳۸۱) رمان، بازتاب طبیعت زندگی انسانی، و تصویر و نمایشی از مفاهیم اخلاقی و اجتماعی است. رمان‌نویس کسی است که با دیدن زندگی و برانگیخته‌شدن از آن، هیچ‌گیزی ندارد جز آن‌که تصورات خود را به دیگران منتقل کند. او داستان روایی را هم‌چون جاندارترین وسیله‌ی رهایی احساساتش برمی‌گزیند. رمان‌های ایرانی در مقایسه با رمان‌های اروپایی گزارشگر واقعیت‌اند. دیگر این‌که رمان‌های ایران به مسائل سیاسی، زیاد توجه نشان می‌دهند و در این مسیر تا آن‌جا پیش می‌روند که به جای توجه به مسائل سیاسی ایران، سیاست‌زده می‌شوند و شیفته و مجذوب آن می‌گردند.

نخستین رمان‌های فارسی بیشتر به بدیهیات و موضوعات احساسی می‌پرداختند؛ مثل بازتاب وضع نابرابر زن‌های ایرانی. زن‌هایی که به علت فقر و جهل و پایه‌های نادرست خانواده، به دامن فحشا و فساد در می‌افتادند. اما به تدریج، رمان‌ها از حالت خام و ناپختگی، مسیر تکاملی را طی می‌کنند و دور اندیشی و ژرف‌کاوی مسائل، جایگزین احساسات لطیف و رقیق می‌شود. «ما تصاویری حکایت‌گر از روابط فئودالی، اخلاق بورژوازی، دیوان‌سالاری اداری، مسائل جامعه‌ی سنتی، برخورد دسته‌ها و طبقات در سطح شهر و روستا و مزرعه و اداره و کارخانه و خانه در همین رمان‌های نسبتاً معدود فارسی می‌یابیم.» (سپانلو، ۱۳۹: ۱۳۶۹)

درونمایه های سیاسی - اجتماعی رمان « چشم‌هایش » ۱۵۹

رمان «چشم‌هایش» از نخستین رمان‌های موفق اجتماعی ایران است که با زبانی روایی بسیاری از مسائل سیاسی - اجتماعی عصر در آن بازتاب هنری یافته است.

بزرگ علوی و رمان چشم‌هایش

«بزرگ علوی» که با کنجکاوی دقیق، نارسایی‌ها و نادرستی‌های جامعه‌ی زمان خود را آشکار می‌کند و شخصیت‌های داستانی او دایم در مبارزه و عصیان به سر می‌برند و در راه آگاهی بخشی و انسان دوستی تعالی می‌یابند. «به بیانی دیگر، نویسنده از معلول‌ها و نقصان‌های اجتماعی سر نمی‌خورد و تیشه را به علت‌های اصلی آن می‌زند. به جای اعلام پوچی زندگی و گریز و تسلیم، شخصیت‌ها را به تلاش پی‌گیر و سرسختانه‌ای وا می‌دارد و رهایی و موفقیت‌های آن‌ها را در مبارزه‌ی آن‌ها می‌بیند.» (میرصادقی، ۱۳۶۰: ۶۱۵)

او نویسنده‌ای است واقع‌گرا که به ترسیم فضا و رویدادهای اجتماعی می‌پردازد و حوادث را از نگاه نخبگان و سرآمدان جامعه مورد کاوش و جست و جو قرار می‌دهد. «من سبک رئالیسم را انتخاب کردم، چون طور دیگری نمی‌توانستم، بنویسم. این کاری بود که من کردم. البته این تحت تأثیر نویسندگان بزرگ دنیا بود و یقین دارم که «داستایوسکی» در من خیلی تأثیر داشت و نویسندگان آلمان «استفان تسوایک» «ارنورشمینسلر» و همین‌طور «رومن رولان»، «من از اینها یاد گرفتم و این‌ها از نویسندگان سرشناس رئالیسم دنیا هستند.» (درویشیان، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶: ۴۲)

او خودش را رئالیست و واقع‌گرایی می‌داند که به تقلید و پیروی از نویسندگان بزرگ دنیا، بستر و شرایط زندگی اجتماع ایرانی را به نقد و تحلیل می‌کشد «اما رئالیسمش را با گرایش‌های رمانتیکی که در روحیه‌ی ایرانی ریشه دارد، در آمیخته است.» (سپانلو، ۱۳۶۹: ۱۰۳)

خلاصه‌ی رمان:

قهرمان اصلی داستان، استاد ماکان، نقاش مبارز و متعهدی است که علیه دستگاه دیکتاتوری رضاخان، فعالیت می‌کند و سرانجام در تبعید جان می‌سپارد. از آثار باقی مانده‌ی او تابلویی است به نام «چشم‌هایش».

از نظر او چشم‌های زن، رازی را در خود پنهان کرده است. راوی داستان ناظم مدرسه و نمایشگاه نقاشی است. او کنجکاو است که راز این چشم‌ها را در یابد. در فکر یافتن

آن «مدل» می‌افتد. سرانجام آن زن را پیدا می‌کند و آن‌ها در خانه‌ی باشکوهی به گفت و گو می‌نشینند.

آن زن از طبقه‌ی مرفّه و اشرافی است که چهره‌ای زیبا دارد و مردان زیادی مجذوب او می‌شوند ولی او آن‌ها را به بازیچه می‌گیرد. تنها کسی که توانست قلب او را تسخیر کند و شیفته‌ی خودگرداند، استاد ماکان است. زیرا تنها استادی است که به جمال و زیبایی او اهمیت نمی‌دهد. او برای جذب استاد، سختی‌ها و ناملایمات بسیاری را تجربه می‌کند حتی برای جلب نظر او با تشکیلات مخفی‌ای که زیر نظر استاد است، همکاری می‌کند.

استاد با بدبینی به عشق او نگاه می‌کند و فداکاری‌ها و احساسات او را نادیده می‌گیرد. اما از چشم‌های او هراسی گنگ و گیج‌کننده دارد.

در نهایت، استاد گرفتار پلیس می‌شود و آن زن برای نجات او از مرگ تن به ازدواج ناخواسته می‌دهد. استاد تبعید می‌شود و هیچ‌گاه از خود گذشتگی زن را در نمی‌یابد. در تبعید با همه‌ی احساس و بدگمانی، چشم‌های آن زن را می‌کشد که هوس باز، دمدمی مزاج و خطرناک است و زن می‌گوید: استاد هیچ وقت به ژرفای وجود او پی نبرده، این، چشم‌های او نیست.

محتوا و درون‌مایه‌های داستان

به دلیل رئالیسم حاکم بر داستان، درونمایه‌های اساسی داستان صبغهی سیاسی - اجتماعی دارد که به شرح آن می‌پردازیم:

۱- اشرافی‌گری

نگاه اشرافیت به زندگی جدی نیست. زن اشرافی که فرنگیس‌نماد آن است، ساختگی و تصنعی رفتار می‌کند. در قید و بند آرایش، آراستگی و بزک کردن است. پر مدعا و خودخواه است. رفاه زده و تنبل است. خوی و منش او مبتذل و ریاکارانه است. لوس، سرسری و دمدمی مزاج است. در اعتقاد خود سست و بی‌ریشه است. احساس خودگم‌کردگی می‌کند و چون پای بند به اصولی نیست، از این شاخه به آن شاخه می‌پرد. با افراد بالای حکومتی دوستی و رفاقت دارد. واقعیت را درک نمی‌کند و زندگی برایش هوس بازی، تفریح و سرگرمی است. بی‌بند و بار است و در برابر سختی‌ها چون پرکاهی در مسیر گردباد بی‌اراده است. تنوع طلب است و هرگز زجر و ناکامی را

درونمایه های سیاسی - اجتماعی رمان « چشمهایش » ... ۱۶۱.....

نچشیده است و وجود و هستی اش پر از تناقض است. نمونه هایی از این گونه رفتار آغشته به اشرافیت را در رمان شاهدیم.

- « هیچ وقت در زندگی نفهمیده ام که چه می خواهم، همیشه قوای متضادی مرا از یک سو به سوی دیگر کشانده و من نتوانسته ام دل و جان فدای یک طرف بکنم و طرف دیگر را از خود برانم. بدبختی من در همین است. همیشه دو دل بوده ام.» (علوی، ۱۳۸۱، ص ۸۴)

- « ریشه ی بدبختی من در رفاه و آسایشی است که از طفولیت در آن نشو و نما یافته ام. خوشگلی من بلای جان من بود. خوشگلی به اضافه ی زندگی بی دردسر...» (همان، ص ۹۲)

- «اغلب با هنر بیش تر تفریح می کردند و آن قدر دل به کار نمی دادند که زجر ناکامی را تحمل کنند.....» (همان، ص ۱۰۲)

- «وقتی بچه بودم، فضه سلطان را صدا می زدم که از روی کرسی کاسه ی آب را در هضم بگذارد. این پرورش دوران کودکی من بود. چه طور می توانستم کار کنم؟» (همان، ص ۱۰۵)

و نمونه هایی از این دست که فراوان در کتاب یافت می شود.

چنین انسانی وقتی در برابر رفتار و سلوک متین و جدی استاد «ماکان» قرار می گیرد، سرخورده و ناکام می شود. برای آموختن هنر نقاشی تن به جلای وطن می دهد و به فرانسه می رود. آن جا با جوانان شوریده ای چون «خداداد» و «مهربانو» آشنا می شود که هر دو از آموختگان مکتب استاد هستند. فقط به مبارزه ی سیاسی می اندیشند و در خیال رهایی انسانها از بند اهریمن استبداد هستند.

«خداداد» تأثیر عمیقی بر روحیه ی «فرنگیس» می گذارد و او را از رؤیا، خواب آلودگی، خود فریبی و لجاجت نجات می دهد و حقیقت را عریان تر و صریح تر به او می گوید:

«تو نمی توانی هنرمند قابلی شوی ... کسی که در عمر خود گرسنگی نکشیده، کسی که از سرما نلرزیده، کسی که شب تا سحر بی خواب نمانده، چگونه ممکن است از سیری، از گرما، از پرتو آفتاب صبح لذت ببرد؟» (همان، ص ۱۲۷)

در تحلیل موضوع می‌توان گفت؛ ذوق و استعداد هنری در بطن و درون انسان است و با جوهره‌ی تلاش، رنج، گرسنگی و بی‌خوابی متبلور می‌شود و صرفاً به علت امکانات مادی و امتیازهای طبقاتی نمی‌توان چراغ هنر و خلاقیت را روشن و زنده نگاه داشت. کسی می‌تواند شعله‌ی هنر را پر فروغ نگاه دارد که در عرصه‌ی آزمون‌های زندگی، پرتکاپوتر، مستقل‌تر و آزادتر بیندیشد. به تعبیری، فارغ از اشرافیت پوشالی بزک کرده و اطو کشیده و ناز و ادای رفاه زدگی به پیرامون و قضایای اجتماعی و انسانی بنگرد و دست به آفرینش دنیای هنری بزند.

این جاست که واقعیات زندگی «استاد» و «خداداد» چون پتکی او را از خود بینی آزاد می‌کند و در می‌یابد که مسیر هنر پر سنگلاخ و دشوار است و هر کس تاب تحمل هنرورزی و گرسنگی و ناکامی ندارد.

«بیشتر کسانی که به شکار این مرغ خوش‌بال و پر می‌روند و راه پر مصیبت هنرمند را پیش می‌گیرند، وسط راه‌ها می‌زنند. از صد تا، نود نفر وازده هستند و بقیه‌ی ده درصد، آن قدر خود خواهند که دست آدم به دامن آن‌ها نمی‌رسد. اما هنرمند واقعی آن کسی است که شخصیت خود را در هنرش کوفته و آمیخته باشد. بنابراین هنرمند در وهله‌ی اول باید انسان باشد.» (همان، ص ۱۰۲)

آری! هنرمندان واقعی و متعهد، رنج را می‌آموزند و در برج عاج نمی‌نشینند. خاضعانه خود را و هنر خود را عرضه می‌کنند و حقیقت‌انسانی و ملی را به نمایش می‌گذارند. این‌ها همه پله‌هایی است برای رسیدن و ارتقا به بلندترین ساحت آرمانی و انسان

۲- عشق

«علوی» در این رمان، توجه عمیقی به مسایل عاشقانه و غنایی دارد. می‌بینیم در لحظات پر اضطراب مبارزات سیاسی، سیاست با عشق و عواطف انسانی پیوند و گره می‌خورد و مسیر حوادث، گرم‌تر، جذاب‌تر و دل‌نشین‌تر می‌شود. نویسنده می‌کوشد اثبات کند که بدون موتور عشق، هیچ‌گونه حرکت و جنبشی کامل و بی‌نقص نخواهد بود. آن‌هایی که در کار مبارزه و سیاست هستند، باید خود را از تنور عشق گرم سازند تا در سرمای یخبندان اجتماع خود نغرسند.

درونمایه های سیاسی - اجتماعی رمان « چشمهایش » ... ۱۶۳

چنان که «علوی» در تأیید «عشق» گوید: «یکی از روس ها این تئوری غیر انقلابی و غیر منطقی را مطرح کرد که ادبیات باید جنبه های مثبت زندگی را بیان کند و دیگر دوران عشق و عاشقی از بین رفته است، من این را قبول ندارم و باید بگویم که عشق یک نیاز انسانی است و همیشه بوده و خواهد بود. به همین جهت و قبل از شروع، این شعر سعدی را گذاشته بودم و گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش - می گویم و بعد از من گویند به دوران ها ... ، می خواستم نشان بدهم که تا چه اندازه ، عشق میان انسان ها مؤید پیشرفت و ترقی و تعالی است...» (درویشیان، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶: ۴۲)

از عشق و دوست داشتن بسیار سخن گفته شد. هر دو، زن و استاد در تب عشق می سوزند اما پیوند و احساس لطیف عاشقانه، بروز و ظهور طبیعی نمی یابد و پرده ای از ترس و دودلی بر روابط آن ها سایه می افکند. استاد یک نوع بدبینی سرکوب گرانه ای نسبت به احساس و عواطف درونی اش دارد. می خواهد از عشق بگریزد و برخورد مهار بزند. «با نوعی عارف مسلکی سیاسی از عشق زمینی فرنگیس می پرهیزد و بعد می کوشد از راه ترسیم چشم های او «راز» وجودش را دریابد- و البته ناموفق می ماند.» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۳۶۸)

«عشق پنهانی، عشقی که انسان جرأت نمی کند هرگز با هیچ کس درباره ی آن گفت و گو کند، به زبان بیاورد، به هر دلیلی که بخواهید - از لحاظ قیود اجتماعی، از نظر طبقاتی، به سبب این که معشوق ادراک نمی کند و به هر علت دیگری آن عشق است که درون آدم را می خورد و می سوزاند و آخرش مانند نقره ی گداخته شفاف و صیقلی می شود.» (علوی، ۱۳۸۱، ۱۹۶: ۱۹۷)

گره و رمز کار در این است که چرا «استاد» عشق و شور درونی را واپس می راند؟ آیا دنیای زن و ترنم احساس او آن قدر وسوسه انگیز و ویران کننده است که می تواند اراده های پولادین انسانی را به زانو درآورد؟ یا «عشق» میوه ی ممنوعه ای است در جامعه ی استبداد زده و نامتعادل. سرانجام عشق میان آن دو با «سوء تفاهمی» پایان می یابد.

«استاد مبارز به جای مبارزه دایم جفا می کند و این ها نشان می دهد که علوی باطناً مردی سودایی است و در حقیقت توی خط آن حرف ها نیست... چشمهایش درست

۱۶۴. پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی «ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی» / نیمه دوم ۱۳۸۷

یک نسل خواننده‌ی «فریود نیچه‌ای» پس انداخت که دخترهایش شلاق کش بودند و پسرهایش بی‌اعتنا.» (تهرانی، ۱۳۴۲: ۱۴۵)

۳- تجدد و مدگرایی زن اشرافی

ما در رمان با دو نوع، زن رو به رو هستیم. یک نوع زنی که به اعتقادات مذهبی و افکار سنتی پای بند است. همواره سرجا نماز نشسته، کتاب «زادالمعاد» در دست دارد. باور او عامیانه است. همه چیز را از جهت بخت بد یا خوب می‌داند. نمونه‌ی توصیف‌هایی که «فرنگیس» از مادر خود می‌نماید سخن ما را اثبات می‌کند.

«مادرم که زن مؤمن و مقدسی بود و نقاشی را حرام می‌دانست...» (علوی، ۱۳۸۱)

(۷۸:

«مادرم از آن دنیای دیگری بود. کتاب دعا، سرجا نماز، تسبیح، قلیان و شاهزاده عبدالعظیم و قم او را در زندگی راضی می‌کرد. خوشش می‌آمد با خاور سلطان و امین‌الحاجیه و خانم عرفان بنشیند، قلیان بکشد و غیبت کند.» (همان: ۱۰۴)

یا

«اما مادرم از آن امل‌ها بود که تصور می‌کرد کلمه‌ی عشق فقط در کتاب حافظ

باید خوانده شود. او هجر و وصال را نمی‌فهمید.» (همان: ۱۸۷)

و علوی در صدد معرفی این نوع زن نیست و آن را بیش‌تر متعلق به زمانی می‌داند که دوره اش سپری شده و پایان یافته است.

نوع دوم، زنی که از قالب تنگ اجتماع سنتی بیرون آمده، می‌خواهد لحظه‌های پرشتاب دنیای جدید را بیازماید و او انسانی است مدرن و متجدد. نمونه‌ی کامل این نوع زن را در فرنگیس می‌بینیم که شرح و وصف آن به اندازه‌ی کافی آمده است.

توصیفی که از زن در داستان ارائه می‌شود، زنی است واقعی که گاهی به طنّازی و آشوب‌گری مشغول است و لحظه‌ای هم به خود می‌آید و چهره‌ی یک زن بیدار و مهرورز را به خود می‌گیرد. زنی که در زندان تنگ گذشته نمی‌گنجد و می‌خواهد در دنیای متحول و جدید کنونی تنفس کند. «زن در داستان‌های «علوی» چهره‌ای راستین و واقعی و بی‌هاله‌ای دارد بُعدهای شخصیتی او، شیرینی و کام‌دهی، شورانگیزی و دل‌ربایی و مهرورزی، زیرکی و در عین حال تلخی و فتنه‌گری و آزار

درونمایه های سیاسی - اجتماعی رمان « چشمهایش » ۱۶۵

رسانی و بی وفایی و سنگ دلی و هوس رانی به بهترین صورت ترسیم شده است. «میرصادقی، ۱۳۸۲: ۷۲»

به طور کلی، نویسنده، بیشتر در اندیشه ی برجسته کردن چهره ی زن آزاد و تنوع طلبی است که پس از پایان یأس و حرمان، با واقعیت و آرمان زندگی پیوند می یابد.

۴- مبارزات سیاسی

«استاد ماکان» دل در گرو مبارزه دارد. از حقوق مردم دفاع می کند و هنر خود را در جهت خدمت به مردم به کار می برد. اگر اندکی به زندگی قهرمان داستان و شاگردان او دقیق شویم، در می یابیم که همه ی وجودشان دشمنی با استبداد، ظلم و آزادی کشی است. دستگاهی که بر پایه ی زور و اجبار بنا شده، هر صدای آزادی خواهی را در نطفه خفه می کند.

در این میان وظیفه ی هنرمندان و روشنفکران، افشای فسادها و رشوه خواری های موجود است. این کار با فعالیت زیر زمینی، نشر روزنامه و پخش اعلامیه صورت می گیرد. استاد ماکان بیش تر از هر چیز به آرمان و آرزوی خود علاقه مند است. در راه مبارزه، کار و فعالیت اجتماعی، عواطف و احساسات قلبی را نادیده می گیرد.

«برای استاد هیچ چیز جنبه ی شخصی نداشت، حتی ندای دلش را هم مورد تجزیه و تحلیل قرار می داد و اگر با اصولی که به آن ها پای بند بود سازگار نمی آمد، این ندا را هم خفه می کرد.» (علوی، ۱۳۸۱: ۱۶۹)

عشق را فدای مبارزه، کار و هنر انسان دوستانه می کند. زیرا او حتی عشق را در رزم می بیند و زیبایی را در دلیری. آن جا که فرنگیس در مورد احساس او می گوید:

- « برای او زیبایی من وجود نداشت. او فقط دلیری مرا می پسندید. » (همان: ۱۷۹)

یا

- « او روح مرا می خواست و می ترسید نصیبش نشود. او معشوقه نمی خواست. او هم رزم می خواست. در مبارزه ای که در پیش داشت، می خواست از وجود من کمک بطلبد. » (همان: ۱۹۶)

- « سرنوشت من با سرنوشت این مملکت توأم است. برای من خوشبختی انفرادی دیگر وجود ندارد. اگر تو بخواهی زندگی خودت را با مال من پیوند بدهی، بدبخت می شوی. » (همان: ۱۹۵)

۱۶۶. پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی «ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی» / نیمه دوم ۱۳۸۷

او عمق و ژرفای بدبختی‌ها و رنج‌های دهقانان را در تابلوی «خانه‌های رعیتی» نشان می‌دهد. همین‌طور با تابلوی «جشن کشف حجاب» اصلاحات تحمیلی حکومت خودکامه را را به تمسخر می‌گیرد.

۵- اختناق سیاسی - اجتماعی

فضای حاکم بر رمان، هول‌انگیز و یأس‌آلود است. همه در ناامیدی و ترس به سر می‌برند. سیاهی، خفقان، وحشت و ناامنی، گستره‌اش را در همه جا فروافکنده است. پدر با ترس و لرز با فرزندانش هم‌بام می‌شود. بچه‌ها از معلمین‌شان می‌ترسند. خانه‌های مردم مورد تفتیش قرار می‌گیرد. افراد از سایه‌ی خود می‌ترسند و همه در معرض خطر هستند.

به علت وجود ترس و خفقان است که ارتباطات به‌طور نادرست شکل می‌گیرد. کسی به کسی اعتماد نمی‌کند. همه از هم می‌گریزند. از ابراز محبت به هم دریغ می‌ورزند. بسیاری از رازها و اسرار در صندوق‌خانه‌ی دل‌ها می‌پوسد. انحرافات اخلاقی رو به افزونی است. بازار شایعه‌داغ می‌شود و همه در خاموشی و بیم، روزگار می‌گذرانند. چنین جامعه‌ای در انتظار زوال و از هم‌پاشیدگی است. به چند مورد از مواردی که نشان‌دهنده‌ی شرایط بالاست، اشاره می‌کنیم:

«شهر تهران خفقان گرفته بود، هیچ کس نفسش در نمی‌آمد، همه از هم می‌ترسیدند... مردم واهمه داشتند از این که در خیابان‌ها دوروبرشان را نگاه کنند...» (همان: ۷)

یا

«از هر کس که به من نگاه می‌کرد، می‌ترسیدم. همه را جاسوس شهربانی می‌دانستم...» (همان: ۱۹۰)

یا:

«من در آن روزها مزه‌ی ترس و وحشت از شهربانی را چشیدم و هر آن منتظر بودم که بیایند و مرا هم بگیرند. صدای در که می‌آمد، وحشت می‌کردم. از سایه‌ی خود می‌ترسیدم...» (همان: ۱۶۴)

۶- سرسپردگی و اطاعت کورکورانه

انسان های عادی در رمان حضور واقعی ندارند. فردی چون «آقا رجب» سرسپرده ی یک باور، راه و مرام است. هرگز نمی تواند تابوی ذهنی و باور فکری خود را بشکند. همه چیز در نظر او یا سیاه است یا سفید. به علت خوشایند استاد ماکان، مایل است دست به هرگونه فداکاری بزند. «حرف استاد برایش وحی منزل بود. مرید و از جان گذشته، حاضر بود کورکورانه تمام اوامر رفیق و رهبرش را انجام دهد.» (همان: ۱۶۰)

آقا رجب، مظهر انسان هایی است که بدون اندیشه ی عمیق و تحلیل موشکافانه تن به باورهای جزمی و مطلق می دهد. خلوص و اندیشه های پاک خود را در راهی می گذارد که ثبوت و قطعیت آن، سخت مورد تردید قرار دارد. یا «فضه سلطان» که در بی خبری کامل است. هیچ گونه اراده و خواستی ندارد و سراپا مطیع و تسلیم شرایط است. آن جا که فرنگیس می گوید: «فضه سلطان» نمونه ی مردم وطنم بود و کافی بود من لب تر کنم و او مانند سگ خانگی دم تکان دهد.» (همان: ۱۴۷)

۷- ناکامی روشن فکران مبارز

در این فضای استبدادزده و پلیسی، مردم عادی در بی خبری کامل به سر می برند و تنها کورسویی که می دمد، شعله ی بی رمق اندیشه های روشن فکری است که به حرکت و حضور مردم ایمان ندارد. «در این رمان، مردم فقط در تابلوهای ماکان (کمال الملک؟) دیده می شوند و واقعیت از دیدگاه روشن فکرانی بیان می شود که به حضور مردم در صفوف نهضت باور ندارند. هر چند گرایش درونی «علوی» در طراحی شخصیت هایی با این روحيات مؤثر بوده، این هم واقعیتی است که عمده ترین مبارزان دوره ی دیکتاتوری رضا شاه را همین گروه تشکیل می دادند.» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۲۳۴)

در پایان ، تبعید و ناامیدی و شکست نصیب قهرمان داستان می شود و با خارج شدن او از صفحه و میدان مبارزه، همه چیز تمام می شود و ایده ها و اندیشه های اصلاح گرایانه ی او عقیم می ماند.

سخن پایانی:

بعد از مطالعه و بررسی دقیق رمان به این نتیجه می رسیم که شرایط و وضعیت زندگی در دوره ی حکومت رضا شاه ، استبدادزده و خفقان آلود است. مردم عادی

۱۶۸. پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی «ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی» / نیمه دوم ۱۳۸۷

حضور مؤثر ندارند و سررشته‌ی مبارزات اجتماعی تنها در دست روشن فکران است. روشن فکران در پایان، به ناامیدی و یأس دچار می‌شوند.

عشق جز میل فروخورده و سرکوب شده نیست. اشرافیت در حال اضمحلال و نابودی است. ارزش حاکم بر زندگی افراد، مبتنی بر روابط سنتی ارباب و رعیتی است. زن واقعی در این رمان، زن نوگرا، متجدد و اشرافی است و نویسنده در نوشتن اثر خود، متأثر از سبک رئالیسم انتقادی اروپاست.

محیط و فضای عصر علوی، سرشار از ترس، وحشت، بدگمانی و یأس است. آرمان خواهی و فداکاری روش علوی در زندگانی است. او هنر خود را در جهت مبارزه و نقد مسائل اجتماعی به‌کار می‌برد و شیوه‌ی مورد نظر او به قول هوشنگ گلشیری، همان «رمانتیسیم انقلابی» است. «چشم‌هایش» یادآورِ خاطره‌ی مبارزانی است که حکومت، در اوج خفقان سیاسی، در پی فراموشی و نابودی‌شان است.

«فروتن بودن در عرصه‌ی عمل اجتماعی و رسیدن به یگانگی بیرون و درون در عمل خلق حاصل افت و خیزهای علوی است، و به همین جهت نیز هست که «چشم‌هایش» را باید خواند، تا فراتر از رسیدن به لذت خواندن اثر چشمگیر، توشه‌ای برای امروز و فردا مان باشد.» (گلشیری، ۱۳۷۶: ۲۱)

با پایان این دوره، به دورانی پا می‌گذاریم که خرده مالکی کم کم از اجتماع رخت برمی‌بندد و شبه سرمایه داری وابسته رونق و رشد می‌یابد. دوره‌ی فروپاشی فتودالیسم و عبور از دنیای سنتی و ابزار تولید قدیمی و گام در جهت دنیای تازه، بی ثبات و نامطمئن.

منابع و مأخذ :

۱. ایرانی، ناصر (۱۳۸۰) هنر رمان، تهران، آبانگاه، چاپ اول.
۲. تهرانی، محمود (۱۳۴۲) داستان کوتاه و بلند در این در این سرزمین، آرش ، شماره ی ۷.
۳. درویشیان ، علی اشرف (۱۳۷۵-۱۳۷۶) بزرگ علوی مرد ادبیات ستیز و تعمق ، دنیای سخن، شماره ی ۷۳، اسفند و فرودین .
۴. سپانلو، محمد علی (۱۳۶۹) نویسندگان پیشرو ایران ، تهران ، انتشارات نگاه، چاپ سوم.
۵. علوی ، بزرگ (۱۳۸۱) چشم هایش ، تهران ، انتشارات نگاه، چاپ پنجم .
۶. گلشیری ، هوشنگ (۱۳۷۶) از هر چه رفته علوی داستان نویس است ، آدینه ، شماره ی ۱۱۶ و ۱۱۷.
۷. میرصادقی ، جمال (۱۳۶۰) ادبیات داستانی ، تهران ، مؤسسه ی فرهنگی ماهور، چاپ دوم.
۸. _____ (۱۳۸۲) داستان نویس های نام آور معاصر ایران، تهران، نشر اشاره، چاپ اول .

۱۷۰. پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی «ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی» / نیمه دوم ۱۳۸۷

۹. میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت (۱۳۷۷) *واژه‌نامه‌ی هنر*

داستان‌نویسی تهران، کتاب مهناز، چاپ اول.

۱۰. میر عابدینی، حسن (۱۳۷۷) *صد سال داستان‌نویسی در ایران*، تهران، نشر

چشمه، چاپ اول، ج ۱ و ۲.